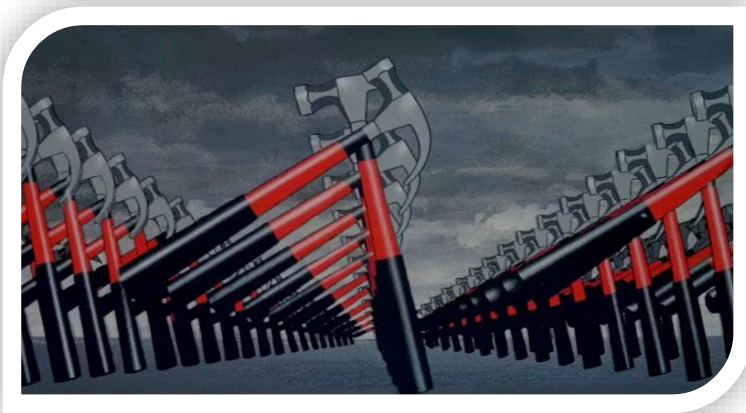


# تگه‌هایی از «تبار فاشیسم»

برتراند راسل



ترجمه‌ی کورش عموئی



توضیح مترجم: آشنایی با جُستارِ «تبارِ فاشیسم» (۱۹۳۵)<sup>۱</sup> اثر برتراند راسل را مدیون آثار بورخس هستیم، که از جمله در یادداشت‌هایش از دوران جنگ جهانی دوم<sup>۲</sup> آن را جدی می‌گیرد و در چند نوبت به آن اشاره می‌کند. این همان دورانی است که بورخس به‌طور خاص «کتابخانه‌ی بابل» (۱۹۴۱) را نوشت، و به‌طور خاص تر این خطوط را: «هزاران آدم آزمونند، شش ضلعی آرام و دلپذیر زادگاه‌شان را ترک کردند و به انگیزه‌ی بیهوده‌ی یافتن توجیه حقایق وجودی خودشان، از راه‌پله‌ها به پایین و بالا شتافتند. این زائران که در راهروهای باریک با هم نزاع می‌کردند، ناسزاهای زشت بر زبان می‌آوردند، یکدیگر را در راه‌پله‌های مقدس خفه می‌کردند و کتاب‌های فریبنده و گمراه‌کننده را در کانال‌های هواکش می‌انداختند، خودشان به دست مردانی از نواحی دوردست به کام مرگ می‌افتادند...»<sup>۳</sup>

جُستارِ «تبارِ فاشیسم» راسل قریب ۲۰ صفحه است؛ این جا تنها دو صفحه‌ی پایانی را به فارسی برگردانده‌ام که ارتباط صریحی با وضعیت امروز جهان دارد. در پانوش اول، دو لینک به نسخه‌ی انگلیسی هست. امیدوارم در آینده‌ی نزدیک ترجمه‌ی کامل این جُستار در دسترس فارسی‌زبانان قرار بگیرد.

<sup>۱</sup> Bertrand Russell, "The Ancestry of Fascism," in *In Praise of Idleness and Other Essays* (London: Routledge, ۲۰۰۴), ۵۳-۷۱.

Available at:

<http://www.spokesmanbooks.com/Spokesman/PDF/۱۴۰.Russell.pdf> and  
<http://files.thilikos.info/data/articles/russell.pdf>

<sup>۲</sup> Jorge Luis Borges, "Notes on Germany & the War," in *Selected Non-Fictions*, ed. Eliot Weinberger (New York: Penguin Books, ۱۹۹۹), ۱۹۹-۲۱۳.

<sup>۳</sup> از ترجمه‌ی مانی صالحی‌علامه، کتابخانه‌ی بابل، خورخه لویس بورخس، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، چاپ دوم: ۱۳۹۷، ص ۱۰۱.

راسل جُستار را با ذکر این نکته آغاز می‌کند که هر دکترینِ سیاسیِ پُردامنه و فراگیری، زاده‌ی دو گونه عُلّت است: یکی پیشینه‌ی نظریِ آن (یعنی متفکرانی نظریه‌هایی را بسط داده‌اند، غالباً در واکنش به نظریه‌هایی که قبل تر طرح شده بودند)، و یکی شرایطِ اقتصادی و سیاسی (که مردم را به قبولِ دیدگاه‌هایی متمایل می‌کند که مطابقِ اوضاع‌شان است). در این چارچوب و برای فهمِ فاشیسم (و نازیسم)، راسل ابتدا مروری انتقادی می‌کند بر آرایِ متفکرانی چون فیشته و کارلایل و البته خوانش‌های دست‌راستی از نیچه (عمدتاً در بابِ چِستی خِرَد و بی‌خِرَدی و نسبت‌شان با اراده)، بعد به مقایسه‌ی شرایطِ ساختاریِ اقتصادی و سیاسیِ ۱۹۲۰ و ۱۸۲۰ دست می‌زند تا از خلالِ فهمِ آن گذشته‌ی صد سال پیش، اکنونِ جامعه‌ی خود و جهان را بهتر توضیح دهد. امروز ما در آستانه‌ی صد-سالگیِ دیگری ایستاده‌ایم.]

یکی از ویژگی‌های اساسی عصیان علیه خِرَد این است که مردمانی توانا و پرتحرک هیچ جولانگاهی برای ابرازِ عشق‌شان به قدرت پیدا نمی‌کنند و در نتیجه خرابکار و برانداز می‌شوند. حکومت‌های کوچک، سابقاً، به عده‌ی بیش‌تری قدرتِ سیاسی می‌بخشیدند، و کسب‌وکارهای کوچک هم به عده‌ی بیش‌تری قدرتِ اقتصادی می‌دادند. جمعیتِ عظیمی را که در حاشیه‌ی شهرها می‌خوانند و در شهرهای بزرگ کار می‌کنند در نظر بگیرید. با قطار که به لندن بیاید، از میانِ مناطقی عبور می‌کنید با خانه‌های کوچک که ساکنانِ آن خانواده‌هایی هستند که هیچ همبستگی با طبقه‌ی کارگر حس نمی‌کنند؛ نان‌آورِ خانواده هیچ نقشی در مسائلِ محله‌اش ندارد، چرا که تمامِ روز [از خانه و محله] غایب است و به دستوراتِ کارفرمایش گردن می‌نهد؛ تنها دلخوشی‌اش رسیدگی به باغچه در آخر هفته است. از لحاظِ سیاسی، به هر چه که به طبقاتِ کارگر منفعت برساند حسادت می‌ورزد؛ با این حال، و گرچه خودش هم احساسِ فقر می‌کند، افاده و تکبرِ مانع از آن می‌شود که روش‌های سوسیالیسم و اتحادیه‌گرایی را اتخاذ کند. محله‌ی زندگی‌اش در حومه شاید به اندازه‌ی یک شهرِ پرآوازه‌ی دورانِ باستان جمعیت داشته

باشد، اما زندگیِ جمعی در آن بی‌حال و بی‌رمق است و او فرصتی ندارد تا به آن علاقه‌مند شود. برای این فرد - اگر شهامتِ کافی برای ابرازِ نارضایتی و شکایت داشته باشد - یک جنبشِ فاشیستی می‌تواند به‌سانِ نجات و رستگاری جلوه کند.

زوالِ خرد در عالم سیاست محصول دو عامل است: در یک‌سو، طبقات و افرادی هستند که جهان این گونه که هست هیچ امکاناتی در اختیارشان قرار نمی‌دهد، اما هیچ امیدی هم در سوسیالیسم نمی‌بینند چرا که مزدبگیر نیستند؛ در دیگر سو، مردمانی توانا و قدرتمند قرار دارند که منافع‌شان بر خلاف منافع اکثریت اجتماع است، کسانی که، در نتیجه، نفوذشان را از طریق تبلیغ انواع گوناگونِ جنون و هیستری تداوم می‌دهند. کمونیسم هراسی، ترس از جنگِ افروزیِ بیگانگان، و نفرت از رقابت خارجی، مهم‌ترین این تبلیغات شیطانی‌اند. منظوم این نیست که هیچ فرد عاقلی وجود ندارد که چنین شور و هیجانی را احساس کند؛ بلکه منظوم این است که این هیجان‌ات به گونه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند که مانع از تأمل هوشمندانه در موضوعات واقعی و اصلی می‌شوند. دو چیز که جهان بیش از هر چه نیاز دارد سوسیالیسم است و صلح، اما هر دو در تضاد با منافع قدرتمندترین مردمانِ زمانه‌ی ما هستند. کار دشواری نیست که تلاش در راه تحققِ آن‌ها [سوسیالیسم و صلح] را برخلاف منافع اکثریتِ گروه‌های جمعیتی جلوه داد، و آسان‌ترین راه برای این کار تولیدِ جنون و هیستری توده‌ای است. هر چه خطرِ سوسیالیسم و صلح بزرگ‌تر به نظر برسد، دولت‌های بیش‌تری زندگیِ روانیِ مردمِ خود را به فساد می‌کشانند؛ و هر چه دشواری‌های اقتصادی امروز سنگین‌تر باشد، مصیبت‌زدگان مشتاقانه‌تر اغوا می‌شوند تا جدیتِ عقلانیِ خود را در عوضِ چیزی موهوم و فریبنده رها کنند.

تبِ ملی‌گرایی که از ۱۸۴۸ مدام تشدید شده، شکلی از فرقه و بُتِ بی‌خردی است. ایده‌ی یک حقیقتِ جهان‌شمول به فراموشی رفته: حقیقتِ انگلیسی هست، حقیقتِ فرانسوی، حقیقتِ آلمانی، حقیقتِ مونته‌نگرویی، و حقیقتی برای شاهزاده‌نشینِ موناکو. به همین سان، حقیقتی هست برای مزدبگیران و حقیقتی برای سرمایه‌داران. میان این

حقیقت‌های مختلف، اگر از اقناع عقلانی قطع امید شود، حل و فصل مسائل تنها از طریق جنگ و رقابتِ جنون‌آمیزِ پروپاگاندايي ممکن خواهد بود. تا زمانی که نزاع‌های عمیق میان ملت‌ها و طبقات که جهان ما را فاسد کرده خاتمه نیابد، به‌سختی می‌توان انتظار داشت که بشر به وضعیت عقلانی از ذهن برگردد. دشواری آن‌جاست که مادامی که بی‌خردی حکم‌فرمایی می‌کند، راه‌حلی برای مشکلات ما تنها به دست شانس و تصادف ممکن خواهد بود؛ زیرا، در حالی که خرد با غیرشخصی بودن اش همیاری جهانی را ممکن می‌سازد، بی‌خردی، از آن‌جا که هیجانات شخصی را بازتاب می‌دهد، نزاع و کشمکش را ناگزیر می‌کند. به همین علت است که عقلانیت، به معنای تلاش برای رسیدن به معیاری جهانی و غیرشخصی از حقیقت، اهمیتی والا برای سلامت نوع بشر دارد، نه فقط در اعصاری که آن [عقلانیت] به آسانی حکم‌فرمایی می‌کند، بلکه مهم‌تر از آن در دوران‌های شوم و نامیمونی که [عقلانیت] خوار و طرد گشته است انگار که رؤیای باطلِ مردمانی باشد که توان کشتار ندارند آنجا که نمی‌توانند توافق کنند.

[مؤخره‌ی مترجم:]

ترش‌آبه آویز از کبان، نادان شده فرّ جهان  
پی‌درپی از این سو و آن، وسواسِ خناسِ بُتان]